



محل نزول اولین وحی و آثار کلامی آن

رسول رضوی^۱
محمدحسین افراخته^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۲۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۰۲/۱۳

چکیده

دو دسته گزارش درباره اولین وحی نازل شده بر رسول خدا ﷺ وجود دارد؛ دسته اول، غار حرا را محل نزول اولین وحی می‌داند و دسته دوم، محل نزول وحی را منطقه ابطح معرفی می‌کند. مقاله حاضر سعی کرده است ضمن بررسی اسناد، متن و آثار کلامی و تاریخی گزارش مشهور که غار حرا را محل نزول اولین وحی می‌داند و نشان دادن چگونگی استناد برخی مستشرقان به این گزارش در اثبات وام گرفته شدن اسلام از مسیحیت و غیراصیل بودن آموزه‌های آن، به واگویی گزارش دیگری بپردازد که در منابع شیعی بدان پرداخته شده و محل نزول اولین وحی را ابطح معرفی کرده است؛ با آن که این گزارش علاوه بر استحکام سند، آثار سوء مترتب بر گزارش اول را ندارد.

واژگان کلیدی

اولین وحی، غار حرا، سرزمین ابطح، مستشرقان.

مقدمه

وحی در ادیان الهی، از منابع اصیل معرفتی و واسطه ارتباط خلق با خالق به حساب می‌آید و پیامبران الهی در رساندن آن به مردم سعی بلیغ داشته و به تعبیر قرآنی، از روی هوای نفس سخن نگفته و هر آنچه بیان می‌کردند، وحی الهی بود؛ به همین دلیل، مردم به چگونگی برقراری این ارتباط و زمان آغاز چنین ارتباطی اهمیت بسیاری داده و پرسش‌های متعددی در این باره مطرح می‌کردند. ایمان‌آوردگان به نبی مکرم ﷺ نیز از این قاعده مستثنا نبوده و درباره چگونگی نزول اولین وحی بر آن حضرت، پرسش‌هایی می‌پرسیدند و طبیعی بود که از سوی رسول خدا ﷺ و نزدیکان ایشان نیز پاسخ‌هایی به این پرسش‌ها داده می‌شد. با وجود این، پاسخ‌های رسیده به دست ما متفاوتند و برخی شرق‌شناسان با استناد به این پاسخ‌ها، سعی در اثبات وام گرفته شدن اسلام از مسیحیت و غیراصیل بودن آموزه‌های آن کرده‌اند.

گفت‌وگو در این باره در کتاب‌های تفسیری و ذیل سوره «علق» سابقه‌ای طولانی دارد و عده‌ای نیز نگاهی انتقادی به برخی مباحث طرح‌شده در زمینه اولین وحی داشته‌اند که از معاصران می‌توان به علامه طباطبائی در تفسیر *المیزان*، آیه‌الله سبحانی در تفسیر *منشور جاوید* و رسول جعفریان در *تاریخ سیاسی اسلام* اشاره کرد، اما این نگاه‌های انتقادی به شیوه تطبیقی بین احادیث فریقین نبوده و راه‌حلی برای حل مشکلات کلامی مترتب بر نقل مشهور ارائه نکرده‌اند. ما در این مقاله سعی خواهیم کرد ضمن یادکرد پاسخ‌هایی که از طریق صحابه و یا اهل بیت علیهم‌السلام برای پرسش از اولین وحی به دست ما رسیده، به ارزیابی و اعتبارسنجی هر یک از آن‌ها پرداخته و به چگونگی سوء برداشت مستشرقان از احادیث «بدء الوحی» اشاره کنیم و ضمن بررسی تطبیقی، برتری سندی و محتوایی روایت نقل‌شده از اهل بیت علیهم‌السلام را نشان دهیم.

دیدگاه‌ها درباره بدء الوحی

کنکاش در روایات رسیده در منابع شیعه و اهل سنت، نشان‌گر وجود دو دیدگاه کلی درباره مکان اولین وحی است:

۱. دیدگاه اهل سنت

اهل سنت بر این باورند در کوه نور و زمانی که پیامبر اکرم ﷺ به تنهایی در غار حرا بودند، اولین وحی بر ایشان نازل شد و هنگامی که جبرئیل پیام الهی را به آن حضرت رساند، دچار اضطراب و شک شده و می‌خواستند خود را از کوه به پایین پرتاب کنند. پس از آن که از کوه پایین

آمدند، از ورقه بن نوفل شنیدند که آنچه دیده‌اند جبرئیل بوده؛ پس شکشان تبدیل به یقین شد و آرامش یافتند. مستند این باور، احادیثی است که در ادامه به بررسی آن‌ها پرداخته می‌شود.

روایت ابن شهاب زهری از عروه بن زبیر از عایشه

از عایشه نقل شده است: «اولین وحی بر رسول خدا ﷺ رؤیای صادقه در خواب بود که مانند طلوع آفتاب بر ایشان نازل شد. سپس او به تنهایی و عزلت تمایل پیدا کرد و در غار حرا به تنهایی حضور می‌یافت. ایشان در آنجا به تحنث (شب‌زنده‌داری و دعا کردن شب‌های متعدد) می‌پرداختند تا زمانی که به نزد خانواده خود بازمی‌گشتند. این امر بارها و بارها اتفاق می‌افتاد تا این‌که روزی در غار حرا حق بر ایشان نازل شد. فرشته نزد ایشان آمد و به ایشان گفت: بخوان! ایشان فرمودند: من قادر به خواندن نیستم. سپس فرشته مرا در بغل گرفت و آن قدر فشار داد که جانم به لب رسید. بعد مرا رها کرد و گفت: بخوان! گفتم: من قادر بر خواندن نیستم. او برای بار دوم مرا در بغل گرفت تا این‌که جانم به لب رسید. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان! گفتم: من قادر بر خواندن نیستم. پس مرا برای بار سوم در بغل گرفت و گفت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلْقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ.» پیامبر پس از آن در حالی که دلش لرزان بود، بازگشت و به خدیجه گفت: مرا در پارچه‌ای بیچانید! پس از آن‌که این کار را کردند و لرزش اندام‌های ایشان تمام شد، ماجرا را برای خدیجه تعریف کردند و گفتند: می‌ترسم کاهن یا مجنون شده باشم. خدیجه گفت: نه! به خدا قسم، خدا تو را هرگز وانمی‌گذارد، چراکه تو صلوة رحم، تجارت و مهمان‌نوازی می‌کنی و به مردم در سختی‌ها یاری می‌رسانی. سپس خدیجه به همراه پیامبر به نزد ورقه بن نوفل، پسرعموی خدیجه رفتند که در جاهلیت به مسیحیت گرویده بود و به عبرانی کتاب‌های گوناگون، از جمله انجیل را می‌نوشت و در سن پیری کور شده بود. خدیجه به او گفت: ای عموزاده! این سخنان از پسر برادرت بشنو. ورقه به پیامبر گفت: چه چیزی می‌بینی؟ پیامبر ﷺ آنچه دیده بودند، برای ورقه تعریف کردند. ورقه گفت: قدوس، قدوس! این همان ناموسی است که خدا بر موسی نازل کرد. ای کاش من نیز در آن یار تو بودم! ای کاش آن زمان که قومت تو را از شهر اخراج می‌کنند، من زنده می‌بودم! پیامبر فرمود: آیا قوم من، مرا از این شهر بیرون می‌کنند؟ ورقه گفت: بله. اگر من در آن روز بودم، تو را یاری می‌کردم. پس از مدتی نگذشت که ورقه از دنیا رفت و وحی نیز از پیامبر منقطع شد.»

این متن در تمامی کتاب‌هایی که این داستان را نقل کرده‌اند وجود دارد، اما در برخی نقل‌ها گفته شده: پیامبر ترس این را داشتند که مجنون یا کاهن شده باشند. در برخی نقل‌ها هم آمده است: ایشان می‌خواستند خود را از کوه پرتاب کنند.

بررسی سندی

این روایت به سندهای گوناگون و متفاوت و در کتاب‌های متعدد اهل سنت نقل شده است (بخاری، ۱۳۱۲ق، ۱؛ ۷؛ ۶؛ ۱۷۳؛ مسلم بن حجاج، ۱۹۹۱، ۱؛ ۱۳۹؛ ابن حنبل، ۱۳۱۳ق، ۶؛ ۲۲۳؛ حاکم نیشابوری، ۱۳۴۱ق، ۳؛ ۱۸۴ و...). در تمامی کتاب‌هایی که به ذکر سند حدیث پرداخته اند، اسناد این روایت به ابن شهاب زهري از عروة بن زبیر از عایشه منتهی می‌شود. بر اساس منابع تاریخی، عایشه امکان این را نداشته است که در اولین وحی در کنار پیامبر ﷺ حضور داشته باشد و امکان نقل این داستان برای وی مقدور نیست. عایشه سه سال پیش از هجرت، یعنی حدود ده سال پس از بعثت و در سن هفت‌سالگی با پیامبر ازدواج کرد (طبری، ۱۹۶۸، ۳؛ ۱۶۴). بنابراین، وی به هنگام نزول اولین وحی به دنیا نیامده بود و نمی‌توانست شاهد آن باشد؛ پس سند این روایت کامل نیست. این نکته را هم باید افزود که برخی مورخان جدید، ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با عایشه را در سنین بالاتر وی دانسته‌اند (مونس، ۱۹۹۷: ۵)، اما این امر مسلم است که این ازدواج در مدینه تحقق یافته و او در دوره مکه ارتباط مستقیمی با پیامبر اکرم ﷺ نداشته است؛ هرچند اگر ارتباطی هم وجود داشت، چون این روایت نقل قول از پیامبر ﷺ نیست، نقض سند آن جبران نمی‌شود. برخی علمای اهل سنت به مرسل بودن این حدیث اذعان کرده و چاره کار را در موارد ذیل دیده‌اند:

- یکی از موضوعات مهم در علوم حدیث اهل سنت، روایاتی است که به یکی از صحابه، بدون اسناد به پیامبر اکرم ﷺ منتهی می‌شوند. علمای اهل سنت در این باره اختلاف دارند، اما اکثریت آن‌ها این احادیث را حدیث مسند دانسته و با آن به منزله سنن برخورد می‌کنند (بغدادی، ۱۹۸۳، ۲؛ ۱۹۰؛ حاکم نیشابوری، ۱۹۸۰: ۲۲؛ سخاوی، ۱۴۲۶ق، ۱؛ ۱۹۱-۱۹۳). بر این اساس، برخی علمای اهل سنت روایت عایشه را قابل قبول دانسته‌اند (نووی، ۱۹۲۹، ۲؛ ۱۹۷).

- عبارت «فاخذنی فظنی» نشان می‌دهد عایشه این حدیث را از پیامبر ﷺ شنیده است (سیوطی، ۱۴۱۶ق، ۱؛ ۱۸۳؛ قسطلانی، ۱۳۲۳ق، ۱؛ ۶۱)؛ بنابراین سند حدیث ناقص نیست.

در مقابل نگاه توجیه‌گرانه بالا به این نکته باید توجه داشت که با هر توجیهی، باز روایت دچار اضطراب است، زیرا قسمتی از حدیث از زبان رسول الله ﷺ، قسمتی دیگر از زبان عایشه و قسمت آخر هم از زبان حضرت خدیجه رضی الله عنها نقل شده است و این عدول از ظاهر حدیث است که کل حدیث را از زبان عایشه نقل می‌کند.

بررسی متنی

در این روایت، نکاتی وجود دارد که با دیگر گزارش‌های تاریخی و نیز مبانی اعتقادی اسلام سازگار نیست؛ از جمله:

- پیامبر اکرم ﷺ پس از نزول وحی و مشاهده ملک وحی، باز نبوت خویش را باور نداشت و با راهنمایی همسرشان و ورقه بود که به این باور رسید. این ادعا در صدد القای - نعوذ بالله - برتری عقل و دانش حضرت خدیجه و ورقه بن نوفل از پیامبر ﷺ است! در این صورت، هر مخالفی می‌تواند بگوید: با وجود این برتری، نیازی نبود که آن دو از پیامبر پیروی کنند؛ در واقع پیامبر اصلی، خدیجه و ورقه بن نوفل بودند!

- این پرسش‌ها در روایت مذکور، بی‌پاسخ مانده است: چرا جبرئیل پیش از آن که چیزی را بر حضرت محمد ﷺ عرضه کند، از ایشان می‌خواهد که چیز ناآورده‌ای را بخوانند؟ بر فرض جبرئیل نوشته‌ای آورده بود که پیامبر باید از روی آن می‌خواندند؛ چرا از کسی که به ادعای اهل سنت توانایی خواندن نداشته، خواسته تا نوشته‌ای را بخواند؟ اگر منظور این بوده که پیامبر باید سخنانی را که جبرئیل به ایشان عرضه می‌دارد تکرار می‌کردند، در این فرض باید پرسید: چرا کسی به نبوت انتخاب می‌شود که توانایی تکرار چند کلمه را ندارد؛ آن هم کسی که باید پیام‌های الهی را بی‌کم‌وکاست به انسان‌ها برساند؟ علاوه بر این شیعه، پیامبر را در تمامی حرکات و افعال معصوم می‌داند، اما اهل سنت پیامبر را تنها در دریافت و ابلاغ وحی معصوم می‌دانند؛ حال چگونه است که ایشان از تکرار چند جمله کوتاه وحی ناتوان هستند؟ آیا این ناتوانی با عصمت پیامبر اکرم ﷺ سازگاری دارد؟

- آیا می‌توان پذیرفت پیامبر اکرم ﷺ می‌خواستند خود را از کوه به پایین پرتاب کنند؛ حال آن که هر عقل سلیمی خودکشی را روا نمی‌داند و در اسلام خودکشی حرام است؟! این کار، شایسته افرادی است که از نعمت عقل بی‌بهره‌اند، نه فردی مانند رسول الله ﷺ.

- صرف‌نظر از تناقض‌های تاریخی درباره ورقه بن نوفل (جواد علی، ۱۴۱۳ق، ۶: ۵۰۰-۵۰۴) و تشکیک برخی نویسندگان درباره اصل وجود چنین شخصی (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۷: ۲۲۵)، اگر ورقه بن نوفل به این که آن فرشته جبرئیل بوده، اذعان داشته و به نبوت پیامبر اکرم ﷺ اعتراف کرده است، معنا ندارد بگوید: اگر ایشان را درک می‌کرد، به ایشان ایمان می‌آورد. این شرط او به چه معناست؟ او که در همان زمان قبول داشته است که ایشان نبی هستند، چرا ایشان را نصرت نداد و به نبوت ایشان ایمان نیاورد؟

- چه دلیلی وجود داشت که پیامبر اکرم ﷺ سخنان ورقه را بپذیرند و به سخنان او اعتماد کنند، آن هم در امر خطیری همچون نبوت، ولی سخنان امین وحی را باور نکنند؟!

- در خطبه «قاصعه» از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده: «پیامبر اکرم ﷺ از روزی که از شیر گرفته شدند، شب و روز با بزرگ‌ترین ملک از ملاتکه الهی قرین و همراه بودند» (رضی، بی‌تا، نهج‌البلاغه: خطبه ۱۹۲). اگر این بزرگ‌ترین ملک همان جبرئیل بود، پس پیامبر از دوران کودکی با ایشان مأنوس بودند و ترس یا نشناختن ملک برای ایشان منتفی خواهد بود؛ و اگر این

بزرگ‌ترین ملک غیر از جبرئیل بود، پس رسول خدا که از کودکی با ملکی بزرگ‌تر از جبرئیل مأنوس بودند، از جبرئیل نخواهند ترسید. بنابراین نمی‌توان نقل مورخان را مبنی بر این‌که پیامبر از سخنان ورقه آرام گرفتند (طبری، ۱۹۶۸، ۲: ۳۰۳؛ بیهقی، ۱۴۰۸، ۲: ۱۴۹)، پذیرفت.

- با وجود آن‌که بشارت‌های فراوانی درباره نبوت ایشان از طریق مسیحیان و یهودیان داده شده بود و به نصّ آیه قرآن، مسیحیان و یهودیان ایشان را مانند فرزندان خود می‌شناختند (انعام: ۲۰؛ بقره: ۱۴۶)، قابل قبول نیست که خود پیامبر ﷺ از نبوت خود اطلاع نداشته باشند. آیا در جامعه‌ای که بسیاری از مردم به طمع این‌که فرزندان پیامبر باشند نام آن‌ها را «محمد» می‌گذاشتند (ابن سعد، ۱۴۱۰، ۱: ۱۳۴)، پیامبر اکرم ﷺ خود از پیامبری خود خیر نداشتند؟! آیا با وجود این‌که پدران پیامبر (یعقوبی، ۱۸۸۳، ۲: ۱۱) و مادر ایشان (نقل شده: آمنه در خواب دید که نوری از پیامبر ساطع شده. او از این خواب نتیجه گرفت که پسرش، شأن و مقام والایی خواهد داشت. آمنه حتی معتقد بود شیطان راهی به پسرش ندارد. ر.ک: موصلی، ۱۹۸۸، ۱۳: ۹۷؛ ابن هشام، ۱۹۷۶، ۱: ۱۷۴؛ بیهقی، ۱۴۰۸، ۱: ۱۳۵-۱۳۶؛ ابن حبان، ۱۴۰۸، ۱۴: ۲۴۷) به نبوت ایشان اعتقاد داشتند، می‌توان پذیرفت که خود ایشان از نبوت خود آگاه نبودند؟!

روایت ابن شهاب زهری از ابوسلمه از جابر

جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که از پیامبر ﷺ شنیده است: «سپس مدتی وحی از من منقطع شد. روزی در حالی که راه می‌رفتم، از آسمان ندایی شنیدم. سر را بلند کردم، دیدم فرشته‌ای که در حرا به نزد من آمده بود، اکنون بر تختی میان آسمان و زمین نشسته است. از این کار او ترسیدم و به زمین خوردم. به نزد خانواده آمدم و گفتم: مرا در پارچه‌ای بپوشانید و آن‌ها این کار را کردند. خدا چنین بر من نازل کرد: "یا أَيُّهَا الْمَدَّثِرُ فَمُ فَاَنْذِرْ وَ رَبُّكَ فَكَبِّرْ وَ تَبَايَكَ فَطَهَّرْ وَ الرَّجْزُ فَاهْجُرْ." سپس وحی بر من ادامه یافت.»

این روایت نیز که به اسناد گوناگون در کتاب‌های اهل سنت آمده (ابن حنبل، ۱۳۱۳، ۳: ۳۲۵؛ نسائی، ۱۴۲۱، ۱۰: ۳۱۷؛ بخاری، ۱۳۱۲، ۴: ۱۱۶؛ مسلم، ۱۹۹۱، ۱: ۱۴۳)، به این مطلب اشاره دارد که حضرت محمد ﷺ ملکی را که در غار حرا دیده دوباره در جای دیگر مشاهده می‌کند، ولی درباره چگونگی ماجرای کوه حرا و اولین نزول وحی در آن ماجرا اشاره‌ای ندارد. این روایت نشان می‌دهد، پیش از این ملکی بر پیامبر ﷺ نازل شده بود و در این باره نیز بر ایشان نازل شده است و ارتباطی به اولین نزول وحی بر پیامبر اکرم ﷺ ندارد.

روایت عبید بن عمیر بن قتادة لیشی

ابن اسحاق از وهب بن کیسان نقل کرده: «روزی عبدالله بن زبیر از عبید بن عمیر بن قتادة

لیثی پرسید: اولین وحی بر پیامبر که جبرئیل بر ایشان آورد، چگونه بود؟ عبید به عبدالله بن زبیر و کسانی که در آنجا حاضر بودند، گفت: رسول خدا ﷺ هر سال یک ماه در غار حرا حاضر می‌شدند و در آن مدت از قریش دوری می‌کرد... از این‌جا به بعد تقریباً با روایت عایشه هم‌داستان است (ابن‌هشام، ۱۹۵۵، ۱: ۲۵۱؛ طبری، ۱۹۶۸، ۲: ۳۰۰؛ ذهبی، ۱۴۱۰ق، ۲: ۱۳۰؛ ابن‌کثیر، بی‌تا، ۳: ۱۲؛ عسقلانی، ۱۳۷۹ق، ۱۰: ۴۲۵).

بررسی سندی

دیدگاه‌ها درباره عبید بن عمیر لیثی، متفاوت است؛ برخی او را از صحابه‌ای دانسته‌اند که در زمان پیامبر ﷺ به دنیا آمد و برخی چنین اعتقادی نداشته و او را از بزرگان تابعین به شمار آورده‌اند (ابن‌عبدالبر، ۱۹۹۲، ۳: ۱۰۱۸؛ عسقلانی، ۱۸۵۳، ۵: ۷۹؛ بخاری، ۱۹۵۸، ۵: ۴۵۵). در هر دو صورت، وی در دوران نزول اولین وحی، به این دنیا پا نگذاشته بود و این روایت همانند روایت عایشه، مستند نبوده و حجیت لازم را نخواهد داشت.

بررسی محتوایی

این روایت در دوران عبدالله بن زبیر گفته شده و در تاریخ مشهور است که عبدالله چهل هفته در خطبه نماز، نام پیامبر ﷺ را نیاورد تا بنی‌هاشم به شنیدن نام ایشان گردن‌افزایی نکنند (مسعودی، ۱۹۶۴، ۳: ۸۸)؛ بنابراین کاملاً طبیعی است که در این دوران، برای کاهش مقام پیامبر ﷺ تلاش‌هایی انجام گرفته است. علاوه بر این، تمامی اشکال‌هایی که درباره روایت اول وجود دارد، درباره این روایت نیز می‌توان بیان کرد.

پرسش ابوذر درباره اولین نزول وحی

در روایتی دیگر، پرسش و پاسخی میان ابوذر یا ابوهیره و یا یک شخص نامعلوم و پیامبر اکرم ﷺ بدین شرح نقل شده است: «ابوذر می‌گوید: به پیامبر عرض کردیم: یا رسول‌الله! از کجا دانستید که شما پیامبرید؟ پیامبر فرمودند: من در بطحاء بودم که دو فرشته آمدند. یکی از آن فرشته‌ها به دیگری گفت: آیا این خود اوست؟ دیگری گفت: آری. گفت: او را با یک نفر بسنج. وزن من بیشتر بود. گفت: با ده نفر بسنج. مرا با ده نفر سنجیدند. وزن من بیشتر بود... یکی از آن‌ها به دیگری گفت: اگر او را با تمامی امتش وزن کنی، باز هم وزن او بیشتر است...»

این روایت در برخی منابع اهل سنت نقل شده است (ابن‌حنبل، ۱۳۱۳ق، ۴: ۱۸۴؛ حاکم نیشابوری، ۱۳۴۱ق، ۲: ۶۱۶؛ اصفهانی، ۱۴۰۶ق، ۱: ۲۲۱؛ هیثمی، ۱۴۰۴ق، ۳: ۱۱۵؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق، ۳: ۴۶۱ و...) و در آن‌ها در ادامه، داستان جعلی «شق صدر» نقل شده است. تنها

دارمی این روایت را بدون ذکر حادثه شق صدر نقل کرده و تقریباً با روایتی که در ادامه از کتب شیعه نقل خواهد شد، همسوست (دارمی، ۱۴۲۱ق، ۱: ۱۶۵).

بررسی محتوایی

توزین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با افراد گوناگون، تمثیلی نمادین از جایگاه والای معنوی ایشان است. با وجود این، در این روایت تناقض‌هایی دیده می‌شود. بر اساس کتاب‌های تاریخی که مدعی داستان شق صدرند، این حادثه در سنین کودکی پیامبر اتفاق افتاده، اما نزول وحی بر پیامبر در سن چهل‌سالگی بوده؛ بنابراین یا باید به نقل دارمی که با روایت شیعه هم‌خوانی دارد، اکتفا کرد و باقی وقایع را ساخته دست جاعلان دانست و یا باید پذیرفت که ایشان از کودکی پیامبر بودند.

روایات دیگر

روایات مشابه دیگری در این زمینه از عکرمه از زبان عبدالله بن عباس (ابن‌سعد، ۱۴۱۰ق، ۱: ۱۵۳) و عبدالله بن شداد (طبری، ۱۹۶۸، ۲: ۲۹۹؛ ابن‌سعد، الطبقات، ۱: ۱۵۲) نقل شده است که اولاً، هر دوی این صحابه در زمان آغاز بعثت به دنیا نیامده بودند و از متولدان دوران مدینه به شمار می‌آیند و اشکال عدم اسناد هم‌چنان بر آن‌ها هم وارد است؛ و ثانیاً، از نظر محتوایی، مشابه روایات مزبور بوده و همان اشکال‌ها متوجه این نقل‌ها خواهد بود.

تلاش برای توجیه این روایات

با توجه به این‌که در روایات مزبور، به مقام شامخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بی‌احترامی شده است و حتی موجب عدم اطمینان به نبوت ایشان می‌شود، برخی دانشمندان تلاش کردند تا این روایات را توجیه کنند.

- قاضی عیاض معتقد است، ترس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از وحی و یا تردید ایشان در الهی بودن آنچه بر ایشان نازل شده، نبوده است، بلکه ترس از عدم موفقیت، عدم توانایی در تبلیغ رسالت و یا ترس از شیطانی بودن وحی بوده است (عیاض، ۱۹۷۷، ۲: ۷۰۲؛ عیاض، ۱۹۹۸، ۱: ۴۸۴-۴۸۵). وی معتقد است، در صورتی که این روایات صحیح باشد^۱، باز هم مربوط به اوایل دوران بعثت پیامبر است که هنوز با ملک رابطه‌ای نداشتند، اما پس از نزول وحی و ملاقات با ملک، شک در ایشان راه ندارد (عیاض، ۱۹۷۷، ۲: ۷۰۶).

۱. این سخن نشان می‌دهد، خود قاضی عیاض در صحت این روایات تردید داشته است!

- نووی احتمال دوم قاضی عیاض را رد کرده و آن را مخالف صریح آیه دانسته است (نووی، ۱۹۲۹، ۲: ۲۰۰).

- کرمانی پس از نقل دو نظر فوق، احتمال سومی مبنی بر ترس خود پیامبر از نزول وحی مطرح کرده و می‌نویسد: خدای متعال شواهدی قرار داد تا ایشان متوجه شوند جبرئیل نزد ایشان آمده است، نه شیطان (الکرمانی، ۱۹۳۷، ۱: ۳۶).

- روایاتی نقل شده است که درختان و سنگ‌ها پیش از بعثت، بر پیامبر ﷺ به عنوان نبوت سلام می‌دادند (ابن حنبل، ۱۳۱۳ق، ۵: ۸۹؛ ترمذی، ۱۹۷۵، ۵: ۵۳۹؛ مسلم، ۱۹۹۱، ۴: ۱۷۸۲). قاضی عیاض، وشنانی و سنوسی در شروع خود بر صحیح مسلم معتقدند، رؤیای صادق و سلام کردن حجر، برای آمادگی ایشان برای نزول وحی بوده است؛ به این ترتیب که در ابتدا روح پیامبر برای نزول وحی بر ایشان انس پیدا کند و از این‌که برای اولین بار وحی ایشان را غافل‌گیر کند ممانعت نماید، چراکه قوای بشری تحمل آن را ندارد (عیاض، ۱۹۷۷، ۲: ۷۰۳؛ عیاض، ۱۹۸۸، ۱: ۴۷۹؛ مسلم بن حجاج، بی‌تا، ۱: ۲۷۱).

- احمد بن ابراهیم اسماعیلی جرجانی گفته است: ترس ایشان از عدم علم ضروری به الهی بودن آنچه بر ایشان نازل شده است، بود (قسطلانی، ۱۹۹۶، ۱: ۱۰۵؛ زرقانی، ۱۴۱۷ق، ۱: ۴۰۳). - قسطلانی و زرقانی ترس ایشان را از کشته شدن از سوی قوم دانسته‌اند (قسطلانی، ۱۹۹۶، ۱: ۱۰۵؛ زرقانی، ۱۴۱۷ق، ۱: ۴۰۳).

- ابن حجر درباره تکرار جمله «ما أنا بقاری» معتقد است، مرتبه اول به دلیل امتناع، مرتبه دوم به دلیل اخبار به نفی محض و مرتبه سوم بر استفهام بوده است (عسقلانی، ۱۳۷۹ق، ۱: ۳۲). - شوکانی این اقدام را شکایت ایشان از وضعیت اوایل وحی دانسته است (شوکانی، ۱۴۱۲ق، ۱: ۷۳).

- از دانشمندان جدید، اکرم ضیاء العمری فرازی از این حدیث را که پیامبر ﷺ می‌خواستند خود را از کوه پرتاب کنند، منافی عصمت ایشان و آن را غیر صحیح دانسته است (العمری، ۱۴۱۵ق: ۱۲۶).

به نظر می‌رسد، این توجیه‌ها از این امر ناشی می‌شود که این افراد نتوانسته‌اند خود را از جنگال انبوه روایات نقل شده در این زمینه رها سازند، هرچند این روایات تا چند نسل، همگی خبر واحد به شمار می‌روند. این افراد متوجه این نبودند که با این توجیهات، از جایگاه پیامبر اکرم ﷺ کاسته خواهد شد. می‌توان ادعا کرد که ریشه این روایات، تلاش برخی جریان‌های سیاسی صدر اسلام است که سعی در عادی‌سازی و زمینی دانستن شخصیت پیامبر ﷺ داشتند؛ به‌خصوص آل‌زبیر که پس از شکست سیاسی، در عرصه فرهنگی به ترویج باورهای خود پرداخته

و در این جبهه نیز مانند جبهه سیاسی، از عایشه که خاله آنان بود، بیشترین استفاده را بردند.

دیدگاه‌های مستشرقان درباره روایات بدء الوحی

تلاش برای اثبات غیرالهی بودن و غیراصیل بودن دین اسلام، عمده‌ترین رویکرد شرق‌شناسان به اسلام است. آن‌ها مدعی‌اند به دلیل وجود مسیحیان و یهودیان فراوان در جامعه عربستان، پیامبر ﷺ از تعالیم آن‌ها بهره برده و دین اسلام را به جامعه عربستان عرضه کرده و در واقع، اسلام چکیده‌ای از ادیان پیشین و فضای اجتماعی - فرهنگی مکه است و تحت تأثیر فرهنگ‌های پیشین یا موجود در آن زمان، مانند: آکدی، بابلی، آرامی، سریانی و حبشی به وجود آمده است. مهم‌ترین و اساسی‌ترین دلیل و شاهد این افراد در اثبات تأثیرپذیری پیامبر اکرم ﷺ از مسیحیان و یهودیان، داستان دیدار ایشان با ورقه بن نوفل است. از سویی، این واقعه در مهم‌ترین کتاب‌های حدیثی و تاریخی اهل سنت بیان شده و از سوی دیگر، ورقه بن نوفل از افرادی است که به مسیحی بودن او تصریح شده است (ر.ک: یعقوبی، ۱۸۸۳، ۱: ۲۹۸؛ ابن کثیر، بی‌تا، ۲: ۲۳۸؛ دینوری، ۱۹۹۲: ۵۹). مارگلیوث می‌نویسد: «بر اساس اولین گزارش‌ها، پیامبر از اولین تجربه‌های خود از وحی [ترس داشته و بیم این را داشته است که کاهن یا شاعر شده باشد و لذا می‌خواست خودکشی کند. خدیجه او را یافت و به او آرامش و بشارت داد که او پیامبر این امت خواهد بود. به سختی می‌توان پذیرفت، خدیجه از پیش با این واژه آشنا باشد. او با خویشاوند خود، ورقه بن نوفل مشورت کرد و او نیز همین دلگرمی را به او داد» (Margoliouth, 1905: 92).

مارگلیوث پس از این، به جمله معروف ورقه بن نوفل «قدوس قدوس، هذا هو الناموس الاکبر» اشاره کرده و معتقد است، «قدوس» واژه‌ای عبری و «ناموس» واژه‌ای یونانی است (Margoliouth, 1905: 92). این سخن به معنای تأثیر مسیحیت بر ورقه است که ورقه نیز بر پیامبر تأثیر گذاشته است؛ در واقع، پیامبر از این طریق به طور غیرمستقیم از مسیحیان تأثیر پذیرفته‌اند.

مونتگومری وات پس از نقل داستان‌های نقل‌شده در کتاب‌های اسلامی درباره آغاز بعثت، به داستان تشویق حضرت خدیجه و رفتن به نزد ورقه بن نوفل اشاره می‌کند. وات توجهی خاص به واژه «ناموس» دارد و پس از بحث در این زمینه، چنین نتیجه می‌گیرد که ورقه تحت تأثیر تعالیم یونانیان بوده است که واژه «نوموس» را برای قانون یا متن مقدس وحی شده به کار می‌بردند (برای معنای دقیق این واژه ر.ک: Barney, 6: 631). مونتگومری وات پس از ذکر عبارت مزبور می‌نویسد: «جمله ورقه باعث شد که محمد پس از آن وحی را دریافت کند و

می‌تواند این معنا را داشته باشد که آنچه محمد دریافت می‌کرد، با متون مقدس مسیحیان و یهودیان ارتباط داشته و یا حداقل در ردیف آنان قرار بگیرد» (Watt, 1960: 51). وات معتقد است، آیه «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» با توجه به درس‌ناخوانده بودن پیامبر اکرم ﷺ نمی‌تواند درباره ایشان صادق باشد. با توجه به این که ورقه تنها کسی از اطرافیان پیامبر ﷺ بود که سواد خواندن و نوشتن داشته، وات مصداق این آیه را «ورقه» می‌داند و می‌گوید این آیه در صدد یادآوری وام‌گیری پیامبر از ورقه است (Watt, 1960: 51). نویسندگان در انتهای بحث، از مدیون بودن پیامبر ﷺ به ورقه نتیجه می‌گیرند که پیامبر ﷺ مرادوات فراوانی با ورقه داشت و در روزهای اول نبوت خود، مسائل بسیاری را از او یاد گرفت. وات در پایان به صراحت بیان می‌کند: بسیاری از معتقدات و تصورات بعدی اسلامی، توسط ورقه شکل گرفته که این به معنای این است که تمام تعالیم محمد، از ادیان پیشین اخذ شده است (Watt, 1960: 52).

وات در کتاب محمد در مدینه، در فصل نهم کتاب با عنوان «دین جدید»، به بررسی همین موضوع پرداخته است. او در ابتدا، به نظام دینی اسلام پرداخته و سپس به رابطه اسلام و مشرکان اشاره می‌کند و در نهایت، تحت عنوان «اسلام و مسیحیت» به روابط متقابل اسلام و مسیحیت پرداخته است (Watt, 1956: 303-321). وی باز هم در ابتدای این بخش، به ورقه و نقش او در وقایع اسلام اشاره کرده و می‌نویسد: «در مکه تعداد مسیحیان فراوان نبودند. یکی از آن‌ها ورقه بن نوفل بود که پسرعموی خدیجه نیز بود که احتمالاً تأثیری قابل ملاحظه بر محمد داشته است. باقی مسیحیان، بردگان حبشی بودند که اعتقاد صحیحی درباره مسیحیت نداشتند. محمد نیز در سفرهای خود به شام، از مسیحیان چیزهایی مشاهده کرده بود. تا زمانی که او به مدینه نرفته بود، با یهودیان هیچ ارتباطی نداشت و در ابتدا امیدوار بود که یهودیان به نبوت او ایمان بیاورند... فرض این که محمد ﷺ با مسیحیان، مانند ورقه رابطه نداشته است، فرضی بدون دلیل است (Watt, 1956: 315-316).

وایر، نویسنده مقاله «ناموس» در *دایرةالمعارف اسلام*، ابتدا به ذکر معانی گوناگون این واژه در حوزه‌های مختلف پرداخته است. وی ابتدا با ذکر عباراتی از *انجیل یوحنا* که در آن با استفاده از این واژه، به ظهور «فارقلیط» بشارت داده شد، می‌نویسد: «در دنیای اسلام، این واژه ناشناخته بود تا این که ابن‌هشام آن را به شکل ناموس در کتاب خود ذکر کرده است. احادیث مربوط به زندگی‌نامه پیامبر نشان می‌دهند، ورقه بن نوفل به صراحت محمد را با فارقلیط که مسیح، بشارت او را در عباراتی از انجیل داده، مرتبط کرده است» (Vire, 1986, 7: 953). نویسندگان به طور ضمنی در صدد بیان دانش ورقه به کتب مسیحیت و همچنین دین جامعه اسلامی به وی

به جهت تعریف این واژه است. وی در ادامه با ذکر جمله ورقه، به بیان معانی واژه «ناموس» در کتابها و فرهنگهای لغت پرداخته است.

رابینسون در مقاله «ورقه بن نوفل» در *دایرةالمعارف اسلام*، اهمیت وی در تاریخ اسلام را نقش وی در راهنمایی در اولین وحی به پیامبر می‌داند. نویسنده در بررسی زندگی ورقه، به آشنایی وی با کتابهای مسیحیت اشاره کرده و در پایان به نقش وی در راهنمایی پیامبر اکرم ﷺ پرداخته است. وی می‌نویسد: «ورقه در گزارش‌های مرتبط با اولین آیات نازل شده بر پیامبر، جایگاه خود را در تاریخ اسلام به دست آورد که او بر این که اولین وحی‌های ابتدایی بر محمد موثق بوده است، صحنه گذارد. او گفت: این همان قانون (ناموس) بزرگ است که بر موسی نازل می‌شد (ناموس به جرئیل ملک نیز تعبیر شده است). او همان پیامبر به سوی مردم است. اطلاعات دقیق برای تعیین چگونگی این دیدار، بسیار مشکل است. گاهی گفته می‌شود خدیجه، محمد را تنها به نزد ورقه می‌فرستاد. گاهی خدیجه به تنهایی می‌رفت و سخنان ورقه را به او گزارش می‌داد و گاهی اوقات خدیجه و ابوبکر به نزد وی می‌رفتند. قطع نظر از تمامی این سخنان، ورقه به دین مسیحی خود باقی ماند و مسلمان نشد» (Robinson, "Waraqa b. Nawfal", Encyclopedia of Islam, 11: 142).

نویسنده این مقاله، به داستان ورقه و پیامبر ﷺ استناد کرده است. وی بر اساس روایات مذکور در کتب معتقد است، پیامبر ﷺ از طریق سخن ورقه به حقانیت خود پی برده است. نویسنده با استناد به روایات کتب اسلامی، با این گفته‌ها در صدد اثبات نقش ورقه در تاریخ اسلام و همچنین تأثیر وی بر پیامبر اکرم ﷺ است. نویسنده این مقاله، برخلاف دیگر نویسندگان، مدعی است این دیدار بارها اتفاق افتاده است. نکته مهم دیگر در این باره، ادعای نویسنده درباره عدم ایمان آوردن ورقه به پیامبر ﷺ و دین اسلام است. وی در واقع با این کلام، این مطلب را به خواننده القا می‌کند که دعوت پیامبر ﷺ از سوی کسی که به وحیانی بودن و موثق بودن آنچه بر ایشان نازل شده بود شهادت داد، مورد قبول قرار نگرفته است؛ این موضوع نشان‌دهنده کاستی در دین اسلام بوده است.

کارن آرمسترانگ در مقاله «محمد» در *دایرةالمعارف دین*، درباره دو سال [!] اول بعثت که به دوره «دعوت سری» معروف است، معتقد است که دعوت رسول خدا ﷺ در این دوره، محدود به دو نفر بوده است: حضرت خدیجه و ورقه بن نوفل. وی درباره ورقه چنین توضیح می‌دهد: «به مدت دو سال محمد، دعوت خود را خاموش نگه داشت و تنها بر دو نفر که همسرش خدیجه و پسرعموی همسرش ورقه بن نوفل که پیش از این به مسیحیت گرویده بود، اعتماد کرد. هر دوی آنها به او [پیامبر ﷺ] قوت قلب دادند تا اعتقاد پیدا کند آنچه دیده است، وحی

الهی بوده و از سوی خداست و او انتخاب شده است تا دین مسیح و یهود را به اعراب برساند» (Armstrong, 2005, 9: 6221).

از جمله آخر آرمسترانگ می‌توان چنین نتیجه گرفت که وی نه تنها معتقد به عدم اصالت دین اسلام و تأثیرپذیری پیامبر اکرم ﷺ از مسیحیان و یهودیان است، بلکه رسالت پیامبر ﷺ را همان ابلاغ دین مسیحیت و یهودیت می‌داند.

۲. دیدگاه امامیه

روایتهای موجود دربارهٔ اولین وحی در منابع اهل سنت که به برخی صحابه استناد داده می‌شود، از سوی اهل بیت علیهم‌السلام با سند ضعیف یا صحیح، نقل نشده و هیچ‌کدام از راویان شیعه و در هیچ‌یک از مجامع حدیثی و کتاب‌های روایی شیعه آورده نشده‌اند. و اگر برخی آن‌ها را نقل کرده، با همین سند مذکور و به نقل از ابن‌شهاب زهری از عروة بن زبیر از عایشه، بوده است (ابن‌شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ۱: ۴۴؛ مجلسی، ۱۹۸۳، ۱۸: ۱۹۵؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ۱۰: ۷۸۱). علاوه بر این، دانشمندانی مانند ملا صالح مازندرانی بر این نکته که این روایت از طریق اهل سنت نقل شده، تصریح کرده‌اند (مازندرانی، ۱۳۸۲ق، ۶: ۳۵۱). برخی دیگر نیز به نقد این روایات پرداخته‌اند (مظفر، ۱۹۷۸، ۱: ۶۶۹-۶۷۰). در کتاب‌های شیعه، واقعهٔ نزول اولین آیات وحی بر پیامبر اکرم ﷺ به گونه‌ای متفاوت از آنچه گفته شد، بیان شده است.

روایت حذیفه بن یمان

در روایات آمده است: «پیامبر اکرم ﷺ به بلال دستور دادند در سیزده روز پایانی ماه رجب پیش از وقت، اذان بگویند... ادر یکی از این روزها ایشان خطبه‌ای طولانی خواندند و فرمودند: [بدانید که خدا مرا و سه نفر از اهل‌بیتم را برگزید و من برتر از آن سه نفر هستم. خداوند مرا و علی و جعفر، پسران ابوطالب، و حمزة بن عبدالمطلب را برگزید. روزی در ابطح خوابیده بودیم، در حالی که هر کدام لباس خود را بر صورت خود کشیده بودیم. علی بن ابی‌طالب در سمت راست من، جعفر بن ابی‌طالب در سمت چپ من و حمزه پیش پایم خوابیده بودند. بال زدن ملائکه مرا از خواب بیدار کرد و دیدم جبرئیل با سه ملک به نزد من آمده است. یکی از آن‌ها به جبرئیل گفت: به سوی کدام‌یک از این‌ها فرستاده شده‌ای؟ او مرا نشان داد و گفت: به سوی این. آن ملک از جبرئیل پرسید: این‌ها که هستند؟ جبرئیل گفت: این محمد سیدالنبیین، این علی بن ابی‌طالب سیدالوصیین، این جعفر بن ابی‌طالب که در بهشت دو بال دارد و با ملائکه پرواز می‌کند و این حمزة بن عبدالمطلب سیدالشهداست.»

با توجه به این که این سخنان، بخشی از خطبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه بوده و حدیقه بن یمان نیز جزء صحابه ایشان بوده است، اشکالی در نقل این روایت وجود ندارد.

سند این روایت به این شکل است: «أخبرنا الحسن بن علي عن أبيه عن الحسن بن سعيد عن الحسين بن علوان الكلبي عن علي بن الحسين العبدي عن أبي هارون العبدي عن ربيعة السعدي عن حدیقه بن الیمان.» حسن بن علی در سند این روایت، «حسن بن علی بن مهزیار» است که چندین روایت دیگر از او در کتاب تفسیر قمی نقل شده است. او از نظر رجالی، توثیق صریح ندارد، اما از آن جایی که وی از بزرگانی مانند پدرش نقل کرده است و علمایی مانند علی بن ابراهیم (علی بن ابراهیم، ۱۴۱۴ق، ۱: ۲۲۱) و ابن قولویه (ابن قولویه، ۱۴۱۷ق: ۴۱) از او نقل روایت کرده اند، می توان به طور نسبی به وی اعتماد کرد. در جلال شأن «علی بن مهزیار» و «حسن بن سعید» نیز شکی نیست. با توجه به اعتماد این دو بر این روایت، می توان روایت مذکور را قابل اطمینان دانست.

«حسین بن علوان کلبی» با وجود عامی بودن، محبت شدیدی به اهل بیت علیهم السلام داشت و گفته شده وی تشیع خود را مخفی می کرد (کشی، ۱۳۴۸: ۳۹۰). در اسناد روایات بسیاری از کتاب های حدیثی شیعه، نام وی دیده می شود (کلینی، ۱۳۸۸ق، ۱: ۴۵۰؛ ۲: ۶۶؛ طوسی، ۱۳۹۰ق، ۱: ۹۳؛ ۲: ۱۳۸). با وجود عامی بودن، ولی علمای فراوانی بر وی اعتماد کرده اند. صاحب جواهر بر اساس روایات وی فتوا داده است (نجفی، ۱۳۶۵، ۸: ۴۰۴) و آیه الله خوئی در موارد فراوانی، روایات وی را موثق دانسته است (خوئی، ۱۳۶۹، ۱: ۳۷۵؛ ۵: ۳۲۴؛ خوئی، ۱۴۱۳ق، ۲: ۳۰۵).

«علی بن الحسین عبدي» روایت استحباب نماز در روز عید غدیر را نقل کرده است (طوسی، ۱۳۹۰ق، ۳: ۱۴۳) و بسیاری از علمای شیعه متقدم (محقق حلی، ۱۴۱۷ق، ۱: ۳۵۶؛ حلی، ۱۴۲۰ق، ۶: ۱۵۱؛ شهید اول، ۱۴۲۰ق، ۶: ۱۵۱) و متأخر (طباطبائی، بی تا، ۲: ۱۰۸) آن را مستند فتوای خود بر استحباب این عمل قرار داده اند. حتی علمایی که در علم رجال سخت گیری داشته اند، به این روایت استناد کرده اند (عاملی، ۱۴۱۱ق، ۲: ۱۶۷؛ خوئی، ۱۴۱۳ق، ۷: ۳۷۲). شیخ صدوق نیز درباره استحباب این نماز، مناقشه استاد خود «محمد بن الحسن بن الولید» را درباره یکی دیگر از راویان این حدیث نقل کرده است، ولی درباره علی بن الحسین عبدي هیچ سخنی نگفته است (صدوق، ۱۴۱۳ق، ۲: ۹۰).

ابوهارون العبدي روایات بسیاری نقل کرده و ربیع السعدي از راویان احادیث در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام است. علمای اهل سنت نیز وی را توثیق کرده اند (عسقلانی، ۱۳۲۵ق، ۳: ۲۵۶؛

ابن حبان، ۱۹۷۳، ۴: ۲۲۹). وی به دلیل نقل فضایل امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام، از سوی اهل سنت در شهر بصره به افراط در محبت امیرالمؤمنین علیه السلام متهم شده است (مفید، ۱۹۹۵، ۱: ۱۰۳؛ دیلمی، ۱۴۱۲ق، ۲: ۲۴۵؛ طبرسی (فضل)، ۱۳۹۰ق: ۱۹۳). نمونه‌ای از روایات ربیعیه در فضیلت اهل بیت علیهم السلام در کتاب *کامل الزیارات* در باب «فضیلت دوست داشتن پیامبر و اهل بیت علیهم السلام» نقل شده است (ابن قولویه، ۱۴۱۷ق: ۱۱۳). حذیفه بن یمان نیز از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

با توجه به موارد مزبور، می‌توان سند این روایت را «حسن» دانست که از نظر بسیاری از علما، قابل قبول و احتجاج است.

روایت امام صادق علیه السلام

روایتی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ بدء الوحی نقل شده که مشابه همان روایت حذیفه بن یمان است (طوسی، ۱۳۸۰: ۹۹۸)؛ تنها اختلافی که وجود دارد، تصریحی است که امام صادق علیه السلام به نام ملائکه کرده‌اند. ایشان از جبرئیل، میکائیل و اسرافیل نام برده‌اند.

روایت مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه»

در کتاب *اثبات الوصیه* روایتی دربارهٔ اولین نزول وحی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، با تصریح بیشتر بر نزول اولین وحی بیان شده است. مسعودی این بخش کتاب خود را «ابتداء دعوة النبی» نام نهاده است: «هنگامی که خدا خواست نور او را تمام کند و رسالت ایشان را آشکار کند، در حالی که ایشان پیش از این نیز نبی بودند، اما مخفیانه، به جبرئیل دستور داد به نزد ایشان آمده، دستور اظهار رسالت را به ایشان ابلاغ کند. میکائیل به او گفت: کجا می‌روی؟ جبرئیل پاسخ داد: خداوند، پیامبر رحمت را مبعوث کرده و به من دستور داده است که به نزد او بروم و اظهار رسالت را به ایشان ابلاغ کنم. میکائیل گفت: من هم با تو بیایم؟ جبرئیل گفت: البته. آن دو نازل شدند و دیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابطح، میان امیرالمؤمنین علیه السلام و جعفر بن ابی‌طالب خوابیده‌اند. جبرئیل نزد سر ایشان و میکائیل نزد پای ایشان نشستند، اما به احترام رسول الله و از هیبت ایشان، پیامبر صلی الله علیه و آله را بیدار نکردند. میکائیل گفت: به سوی کدام یک از آن‌ها فرستاده شده‌ای؟ جبرئیل گفت: به آن کس که در وسط خوابیده است. میکائیل خواست پیامبر را بیدار کند، اما جبرئیل او را از این کار منع نمود. امیرالمؤمنین علیه السلام بیدار شدند و جبرئیل به ایشان گفت: پسرعمویت را بیدار کن! امیرالمؤمنین علیه السلام نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بیدار کردند. جبرئیل نیز دستور آغاز رسالت را به ایشان ابلاغ کرد.»

این روایت در کتاب مسعودی بدون سند نقل شده است (مسعودی، ۱۹۸۸: ۱۲۵-۱۲۶)، اما نکات مهمی در خود دارد:

- یکی از اعتقادات شیعیان، نبوت پیامبر اکرم ﷺ از روز ولادت است که علمای شیعه به اثبات آن پرداخته‌اند (حلی، ۱۹۸۲: ۱۴۳). در این روایت نیز مسعودی به همین نکته اشاره کرده است.

- یکی از اتهاماتی که در طول تاریخ به شیعیان زده شده، این است که شیعیان معتقدند جبرئیل وحی باید وحی را بر امیرالمؤمنین علیه السلام نازل می‌کرد، اما اشتباه کرده و آن را بر پیامبر اکرم ﷺ نازل نموده است! کار بدان‌جا رسیده که فرقه‌ای به نام «غرابیه» نیز در کتاب‌ها معرفی شده است که این اعتقاد را داشته‌اند (اندلسی، ۱۹۹۶، ۵: ۴۲؛ اسفراینی، ۱۹۸۳: ۱۲۸؛ عبدالقاهر بغدادی، ۱۹۹۵: ۲۵۰؛ ابن‌قتیبه، *المعارف*: ۶۲۳) در این نقل، نه تنها این اتهام رد شده است و جبرئیل دستور الهی را به حضرت محمد ﷺ ابلاغ کرده، تأکید شده که پیش از این واقعه هم ایشان نبی بوده‌اند و این واقعه امر الهی به آغاز اظهار رسالت بوده است.

مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام

در مناشده‌ای از امیرالمؤمنین علیه السلام پس از روز سقیفه نیز مشابه همین روایت نقل شده است. ایشان در این سخنان، به حضور خود در کنار پیامبر اکرم ﷺ در اولین نزول وحی مباحث کرده‌اند. بخشی از این مناشده چنین است: «شما را به خدا قسم! آیا جز من در میان شما کسی هست که پیامبر درباره او فرمودند: خدا خلق را آفرید و آن‌ها را دو گروه قرار داد و مرا در بهترین آن‌ها جای داد. سپس آن‌ها را در گروه‌های مختلفی قرار داد و مرا در بهترین آن گروه‌ها قرار داد. سپس آن‌ها را در قبیله‌های مختلف جای داد و مرا در بهترین قبیله قرار داد. سپس آن‌ها را در خانواده‌های مختلف جا داد و مرا در بهترین آن‌ها جای داد. سپس از اهل‌بیتم، من، علی و جعفر را برگزید و مرا بهترین آن‌ها قرار داد. من در میان دو فرزند ابوطالب خوابیده بودم که جبرئیل با ملکی دیگر آمد و آن ملک از جبرئیل پرسید: به کدام‌یک از این‌ها فرستاده شدی؟ جبرئیل پاسخ داد: به سوی این. سپس دست مرا گرفت و مرا بیدار کرد» (صدوق، ۱۳۶۲، ۲: ۵۵۹).

سند این روایت به این شکل است: «حدثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنهما قالا: حدثنا سعد بن عبدالله قال: حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين الثقفي، عن أبي الجارود و هشام أبي ساسان و أبي طارق السراج، عن عامر بن وائلة.»

علمای رجال، پدر شیخ صدوق، محمد بن حسن بن احمد بن ولید، سعد بن عبدالله، محمد بن حسین بن ابی‌خطاب و حکم بن مسکین ثقفی را به صراحت توثیق کرده‌اند. ابوالجارود، هشام ابوساسان و ابوطارق السراج نیز در کتاب‌های روایی مورد مدح قرار گرفته‌اند. عامر بن وائله نیز از صحابه رسول الله ﷺ و از یاران امیرالمؤمنین علیؑ بود و به ایشان محبت داشت و ایشان را بر ابوبکر و عمر برتری می‌داد و در تمام جنگ‌ها همراه ایشان بود (ابن اثیر، ۱۴۱۵ق، ۳: ۱۴۴؛ عسقلانی، ۱۸۵۳، ۷: ۱۱۰). بنابراین سند این روایت، صحیح است.

بررسی روایات امامیه

- این روایات نشان می‌دهند اولین وحی بر پیامبر اکرم ﷺ در ابطح بوده است و نه در غار حرا. هم‌چنین در موقع نزول وحی بر پیامبر اکرم ﷺ، ایشان تنها نبودند و امیرالمؤمنین علیؑ، حمزه و جعفر در کنار ایشان حضور داشتند.

- بر اساس این روایات، پیامبر ﷺ پیش از آن‌که وحی بر ایشان نازل شود، ملائکه را می‌دیدند و با جبرئیل و میکائیل آشنایی داشتند. این روایات، اعتقاد شیعه مبنی بر نبی بودن پیامبر اکرم ﷺ از ابتدای خلقت را تأیید می‌کند.

- هم‌چنین این روایت نشان می‌دهد، امیرالمؤمنین علیؑ در هنگام نزول اولین وحی بر پیامبر اکرم ﷺ، در کنار ایشان بودند و سخن امیرالمؤمنین علیؑ در خطبه «قاصعه» که فریاد شیطان را هنگام نزول اولین وحی شنیدند، تأیید می‌شود. هم‌چنین این جمله پیامبر به امیرالمؤمنین علیؑ که: «أَنْتَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى» (سیدرضی، ۱۴۱۴ق: ۳۰۱) تقویت می‌شود.

- این نقل نشان می‌دهد، جناب حمزه و جعفر از اولین افرادی هستند که به پیامبر ﷺ ایمان آوردند. این موضوع در روایات فراوانی از اهل بیت علیهم السلام بیان شده است.

- در این روایت، نه تنها هیچ نقلی درباره ترس پیامبر اکرم ﷺ از نزول وحی، تشکیک ایشان درباره نبوت خویش، نیاز به راهنمایی ورقه بن نوفل، تلاش برای خودکشی و پرتاب از کوه وجود ندارد، بلکه عزم پیامبر ﷺ درباره ابلاغ دستورات الهی و همراهی افرادی مانند حمزه و جعفر را نیز نشان می‌دهد.

- این روایات نشان می‌دهد، اولین وحی بر پیامبر اکرم ﷺ در بیداری و از ابتدا نیز با نزول فرشته بر ایشان بوده است؛ هرچند ایشان در ابطح خواب بودند، اما پس از نزول ملائکه از خواب بیدار شده و ملک، پیغام الهی را در بیداری به ایشان ابلاغ کرده است. در نتیجه، توجیهاتی که علمای اهل سنت درباره آمادگی روحی پیامبر و امثال آن ذکر کرده‌اند، از اساس باطل است.

بنابراین، ادعای تأثیرپذیری پیامبر ﷺ از ورقه بن نوفل مسیحی، عدم قدرت ایشان بر خواندن، جهلشان بر امین وحی، اقدام برای خودکشی و تبعیت از حضرت خدیجه (س) برای شناخت وحی الهی از وحی شیطانی، همگی مبتنی بر گزارشی بدون سند است که متأسفانه بر اثر تکرار شهرت یافته و زمینه پیدایش شبهات یادشده را آماده کرده است، در حالی که گزارش‌های دیگر از این آفات مصون بوده، پاسخ‌گوی شبهات یادشده نیز هستند.

جمع بندی

با توجه به مباحث یادشده در بررسی تطبیقی روایات فریقین می‌توان ادعا کرد:
- با قبول روایت امامیه، شبهه بی‌اطلاعی پیامبر ﷺ از نبوت و پیامبری خویشتن، سالبه به انتفای موضوع شده و خدشه‌ای در علم بی‌کران آن حضرت که یکی از منشأهای عصمت به شمار می‌آید، وارد نمی‌شود.

- مستشرقان علاقه فراوانی دارند که اسلام را آیینی التقاطی و برگرفته از ادیان بنی‌اسرائیلی معرفی کنند و در این راه، وجود شخصیتی همانند ورقه در روایت مشهور اهل سنت، کمک‌کار آنان است، ولی روایت نقل‌شده از امامیه، زمینه شبهه علم‌آموزی پیامبر و اثرپذیری ایشان از ورقه بن نوفل مسیحی را از بین می‌برد.

- اقدام به خودکشی از سوی پیامبر ﷺ پس از اولین وحی، شبهه دیگری است که در روایت مشهور وجود دارد و با عصمت پیامبر از خطا و اشتباه سازگاری ندارد و با اثبات ضعف سند حدیث یادشده و قوت روایت امامیه درباره اولین وحی، این شبهه هم از میان برداشته می‌شود.

- جامعه عصر بعثت، جامعه‌ای منتظر بوده و با وجود بشارت‌های متعدد و فراوان پیامبران پیشین، آگاهی بسیاری درباره پیامبری که قرار بود در مکه ظهور کند، وجود داشت و نشانه‌های فراوانی مردم را به سوی حضرت محمد ﷺ رهنمون می‌گشت. بنابراین نه تنها خود ایشان، بلکه اطرافیان ایشان نیز از نزدیکی بعثت آگاهی داشتند و این امر در روایت نقل‌شده از امامیه و همراهی حضرت علی (س)، حمزه و جعفر با آن حضرت، نمود پیدا می‌کند و نشان می‌دهد، بحث اولین ایمان‌آوردگان آن‌گونه که در روایات مشهور نقل شده، قابل تأمل بوده و بر اساس روایت نقل‌شده می‌توان نگاهی جدید به آن داشت.

- برخی صوفیه، با استفاده از روایتی که غار حرا را محل اولین وحی و در پی تحنث نبی اکرم ﷺ می‌داند، سعی در مستند کردن فرهنگ چله‌نشینی در سنت نبوی دارند که با پذیرش روایت امامیه، این ادعا نیز بدون سند می‌ماند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر، (۱۴۱۵ق)، *اسد الغابة فی معرفة الصحابه*، تحقیق: علی محمد عوض و عادل احمد عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳. ابن حبان، (۱۴۰۸ق)، *الاحسان فی تفریب صحیح ابن حبان*، تحقیق: شعیب الانؤوط، بیروت، مؤسسه الرساله.
۴. _____ (۱۹۷۳)، *الثقات*، حیدرآباد، مطبعة دائرة المعارف نظامیه.
۵. ابن حجر عسقلانی، (۱۸۵۳)، *الاصابة فی معرفة الصحابه*، کلکته، بی نا.
۶. _____ (۱۳۲۵ق)، *تهذیب التهذیب*، حیدرآباد، مطبعة دائرة المعارف النظامیه.
۷. _____ (۱۳۷۹ق)، *فتح الباری فی شرح صحیح البخاری*، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، القاهرة، المكتبة السلفية.
۸. ابن حزم اندلسی، (۱۹۹۶)، *الفصل فی الملل و الاواء و النحل*، تحقیق: محمد ابراهیم نصر و عبدالرحمن عمیره، بیروت، دارالجيل.
۹. ابن حنبل، احمد، (۱۳۱۳ق)، *المسند*، القاهرة، المطبعة الميمنية.
۱۰. ابن سعد، محمد بن سعد كاتب واقدی (۱۴۱۰ق)، *الطبقات الكبرى*، تحقیق: محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۱. ابن شهر آشوب، محمد بن علی بن شهر آشوب (۱۳۷۹ق)، *مناقب آل ابی طالب*، قم، علامه.
۱۲. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر ابن عاصم (۱۹۹۲)، *الاستیعاب فی معرفة الاصحاب*، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت، دارالجيل.
۱۳. ابن عساکر، علی بن حسنین هبه الله (۱۴۱۵ق)، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق: محب الدین العمروی، بیروت، دارالفکر.
۱۴. ابن قولویه، جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه (۱۴۱۷ق)، *کامل الزیارات*، تحقیق: جواد قیومی، قم، الفقاهه.
۱۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر دمشقی، (بی تا)، *البداية و النهاية*، بیروت، مكتبة المعارف.
۱۶. _____ (۱۹۷۶)، *السيرة النبویه*، تحقیق: مصطفی عبدالواحد، بیروت، دارالمعرفة.
۱۷. ابن هشام، عبدالملک بن هشام ابن ایوب بصری (۱۹۵۵)، *السيرة النبویه*، تحقیق: مصطفی السقا و دیگران، القاهرة، مطبعة مصطفى البابي الحلبي.
۱۸. الموصلي، ابويعلى، (۱۹۸۸)، *مسند*، تحقیق: حسین سلیم اسد، دمشق، دارالمأمون للتراث.
۱۹. اسفراينی، عمادالدين شهنفوربن طاهر بن محمد (۱۹۸۳)، *التبصير فی الدين و تمييز الفرقه الناحیه عن فرق الهالكين*، تحقیق کمال یوسف الحوت، بیروت، عالم الکتب،
۲۰. اصفهانی، ابونعیم، (۱۴۰۶ق)، *دلائل النبوة*، تحقیق: محمد رواس قلعه جی و عبدالبر عباس، بیروت، دارالنفايس.

۲۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۹۵۸)، *التاریخ الكبير*، حیدرآباد، دائرة المعارف النظامیه.
۲۲. _____ (۱۳۱۲ق)، *الجامع الصحیح*، بولاق، مطبعة المنیریة.
۲۳. بغدادی، خطیب، (۱۹۸۳)، *الجامع لاخلق الراوی و آداب السامع*، تحقیق: محمود طحان، ریاض، مكتبة المعارف.
۲۴. بغدادی، عبدالقاهر، (۱۹۹۵)، *الفرق بین الفرق*، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، مكتبة العصریه.
۲۵. بیهقی، احمد بن حسین، (۱۴۰۸ق)، *دلائل النبوة*، تحقیق: عبدالمعطی قلعجی، القاهرة، دارالریان.
۲۶. ترمذی، ابو عیسی، (۱۹۷۵)، *الجامع الصحیح*، اشراف: احمد محمد شاکر، القاهرة، شركة مصطفى البابی.
۲۷. جواد علی، (۱۴۱۳ق)، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، بغداد، بی نا.
۲۸. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله ضبی ظهمانی، (۱۳۴۱ق)، *المستدرک علی الصحیحین*، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف النظامیه.
۲۹. _____ (۱۹۸۰)، *معرفة علوم الحديث*، تحقیق: معظم حسین، بیروت، دارالآفاق الجدیدة.
۳۰. خوئی، سیدابوالقاسم، (۱۳۶۹)، *كتاب الحج*، قم، مطبعة العلمیه.
۳۱. _____ (۱۴۱۳ق)، *كتاب الصلاة*، قم، مطبعة العلمیه.
۳۲. _____ (۱۴۰۹ق)، *معجم رجال الحديث*، قم: دفتر آية الله العظمی الخوئی، ۱۴۰۹ق، (۱۳۶۸. م. ۱۹۸۹).
۳۳. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، (۱۴۲۱ق)، سنن، تحقیق حسین سلیم اسد الدارانی، ریاض، دارالمغنی.
۳۴. دلمی، حسن بن محمد، (۱۴۱۲ق)، *ارشاد القلوب الی الصواب*، قم، انتشارات شریف الرضی،
۳۵. دینوری، ابن قتیبه، (۱۹۹۲)، *المعارف*، تحقیق: دکتر ثروت عکاشه، قاهره، دارالمعارف.
۳۶. ذهبی، شمس الدین، (۱۴۱۰ق)، *تاریخ الاسلام*، تحقیق: عمر عبدالسلام التدمری، بیروت، دارالکتاب العربی.
۳۷. زرقانی، محمد بن عبدالباقی (۱۴۱۷ق)، *شرح المواهب اللدنیة*، تحقیق: محمد عبدالعزیز الخالدي، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۸. زرگری نژاد، غلامحسین، (۱۳۸۷)، *تاریخ صدر اسلام*، عصر نبوت، تهران، سمت.
۳۹. السخاوی، شمس الدین، (۱۴۲۶ق)، *فتح المعیث بشرح الفیة الحديث*، تحقیق: عبدالکریم بن عبدالله الخضیر و محمد بن عبدالله آل فهید، ریاض، مكتبة دارالمنهاج.
۴۰. سید رضی، محمد بن حسین بن موسی، (بی تا)، *نهج البلاغه*، تصحیح: صبحی صالح، قم دارالهجره.
۴۱. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، (۱۴۱۶ق)، *الديباج علی صحیح مسلم بن حجاج*، تحقیق: ابواسحاق حوینی، بی جا، دار ابن عفان.
۴۲. شوکانی، محمد بن علی، (۱۴۱۲ق)، *فتح القدير*، تحقیق: عبدالرحمن عمیره، دارالوفاء.
۴۳. شهید اول، محمد بن مکی بن احمد عاملی نبطی جزینی، (۱۴۲۰ق)، *ذکری الشیعة فی احکام الشریعة*، تحقیق مؤسسه آل البیت، قم، مؤسسه آل البیت.
۴۴. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، (۱۳۶۲)، *خصال*، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین.

۴۵. _____ (۱۴۱۳ق)، من لا یحضره الفقیه، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین.
۴۶. شیخ طوسی، محمد بن حسن بن علی، (۱۳۸۰)، *امالی*، تحقیق: علی اکبر غفاری و بهراد جعفری، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۴۷. _____ (۱۳۹۰ق)، *تهذیب الاحکام*، تصحیح: سیدحسن موسوی خراسان، نجف، دارالکتب الاسلامیه.
۴۸. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، (۱۹۹۵)، *الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد*، تحقیق: مؤسسه آل‌البیت، قم، مؤسسه آل‌البیت.
۴۹. طباطبائی، سیدمحمدکاظم، (بی‌تا)، *العروة الوثقی*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات
۵۰. طبرسی، امین‌الاسلام، (بی‌تا)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصرخسرو.
۵۱. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۹۰ق)، *اعلام الوری باعلام الهدی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۵۲. طبری، محمد بن جریر، (۱۹۶۸)، *تاریخ الرسل و الملوک*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف بمصر.
۵۳. عاملی، سیدمحمد، (۱۴۱۱ق)، *مدارک الاحکام فی شرح عبادات شرائع الاسلام*، تحقیق: مؤسسه آل‌البیت، قم، مؤسسه آل‌البیت.
۵۴. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، (بی‌تا)، *نهج الحق و کشف الصدق*، بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
۵۵. _____ (۱۴۲۰ق)، *منتهی المطلب*، تحقیق قسم الفقه فی مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه.
۵۶. علامه مجلسی، محمدباقر، (۱۹۸۳)، *بحار الانوار*، تحقیق: عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۵۷. العمری، اکرم ضیاء، (۱۴۱۵ق)، *السیرة النبویه الصحیحه*، مدینه، مکتبه العلوم و الحکم.
۵۸. قاضی عیاض، عیاض بن موسی بن عیاض بن عمرو بن موسی بن عیاض یحصبی (۱۹۹۸)، *اکمال المعلم بفوائد مسلم*، تحقیق: یحیی اسماعیل، المنصوره، دارالوفاء.
۵۹. _____ (۱۹۷۷)، *الشفاء بتعریف حقوق المصطفی*، تحقیق: علی محمد البجاوی، قاهره، مطبعة عیسی البابی الحلبی.
۶۰. قسطلانی، احمد بن محمد، (۱۳۲۳ق)، *ارشاد الشاری الی شرح صحیح البخاری*، بولاق، مطبعة الامیریة.
۶۱. _____ (۱۹۹۶)، *المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیه*، تحقیق: مأمون بن محی‌الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۶۲. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۴۰۴ق)، *تفسیر*، تحقیق: طیب موسوی جزائری، قم، دارالکتاب،
۶۳. کرمانی، محمد بن یوسف، (۱۹۳۷)، *الکواکب الدراری فی شرح صحیح البخاری*، قاهره، المطبعة البهیة المصریة.
۶۴. کشی، محمد بن عمر، (۱۳۴۸)، *اختیار معرفة الرجال*، تصحیح: سیدحسن مصطفوی، مشهد، دانشگاه مشهد.
۶۵. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۸۸ق)، *الکافی*، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

۶۶. مازندرانی، مولی محمد صالح، (۱۳۸۲ق)، شرح الکافی (الاصول و الروضه)، تصحیح: ابوالحسن شعرانی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۶۷. محقق حلی، جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید (۱۴۱۷ق)، المعتمد فی شرح المختصر، تصحیح: محمدعلی حیدری و دیگران، قم، مؤسسه سیدالشهدا (عج)،
۶۸. مسعودی، علی بن حسین، (۱۹۸۸)، اثبات الوصیه، بیروت، دارالاضواء.
۶۹. _____، (۱۹۶۴)، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، مطبعه السعاده.
۷۰. مظفر، محمدحسن، (۱۹۷۸)، دلائل الصدق، قاهره، دارالمعلم.
۷۱. مونس، حسین، (۱۹۹۷)، تنقیه اصول التاریخ الاسلامی، قاهره، دارالرشاد.
۷۲. نجفی، شیخ محمدحسن، (۱۳۶۵)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تصحیح: شیخ عباس قوچانی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۷۳. نسائی، احمد بن شعیب، (۱۴۲۱ق)، السنن الکبری، اشراف: شعیب الارنؤوط، بیروت، مؤسسة الرساله.
۷۴. نووی، محیی الدین، (۱۹۲۹)، صحیح مسلم بشرح النووی، قاهره، مطبعه المصریه بالازهر.
۷۵. نیشابوری، مسلم بن حجاج، (۱۹۹۱)، الصحیح، تحقیق: محمدفؤاد عبدالباقی، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه.
۷۶. _____ (بی تا)، صحیح مسلم مع شرحه اکمال اکمال المعلم و مکمل اکمال الکمال، شارح: محمد بن خلفه الوشثنانی الآبی و محمد بن محمد السنوسی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۷۷. هبشی، نورالدین، (۱۴۰۴ق)، کشف الاستار عن زوائد البزار، تحقیق: حبیب الرحمن الاعظمی، بیروت، مؤسسه الرساله.
۷۸. یعقوبی، ابن واضح، (۱۸۸۳)، تاریخ، تصحیح: هوتسما، لیدن، بریل.
79. Armstrong, Karen, "Muhammad", (2005), Encyclopedia of Religion, (Editor in Chief Lindsay Jones), MacMillan.
80. Barney, Rachel, *Encyclopedia of Philosophy* (2nd Ed.), (Editor in Chief Donald M. Borchert) vol. 6, p 631, nomos and phusis.
81. Gibb, Alexander Hamilton, (1986), *Encyclopedia of Islam* (New Edition), Leiden, Brill.
82. Margoliouth, David, (1905) *Mohammed and the Rise of Islam*, New York, G. P. Putnam's Sons.
83. Watt, Montgomery, (1960), *Muhammad at Mecca*, Oxford, Oxford University Press.
84. _____, (1956), *Muhammad at Medina*, Oxford, Oxford University Press,
85. William of Tyre, (1943), *A History of Deeds Done Beyond the Sea*, trans. Emily Babcock and A. C. Krey, New York, Columbia University Press.